

دربارهٔ سلمان و ابسال
تحقیقی راجع به یک اشارهٔ تمثیلی در آثار ابن سینا

دکتر حسین صدقی*
 استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه
 تربیت معلم آذربایجان

چکیده:

ابوعلی بن سینا، حکیم معروف و فیلسوف بزرگ قرن چهارم و پنجم ه. ق. است و مقام علمی و فضل او از دیر باز مورد توجه بوده است. او که به واقع از نوادر روزگار خود به شمار است، نه تنها در علوم مختلف تبحر داشت، بلکه از لحاظ ادبی نیز دارای مقام رفیعی بود.

اشارهٔ رمزی او در نمط نهم از کتاب ((الاشارات و التنبیها)) ذیل فی مقامات العارفین در مورد قصه ی رمز آلود ((سلمان و ابسال)) و امر به حل رمز آن باب تازه ای برای تأمل و تحقیق و تفحص گشوده و میدان وسیعی را فرا روی مرکب اندیشه نهاده است. ابن سینا در بیان مقامات عارفان اشاره به این قصه را مناسب یافته و طبعاً به جلوه ها و توجیه عرفانی آن نظر داشته است. او هر چند مخاطب را به کشف رمز مکلف ساخته، اما به نوعی نظر خود را به اختصار دربارهٔ آن بیان کرده و تا حدی راه را برای طالب هموار ساخته است. با توجه به اشارهٔ ابن سینا مراد از سلمان و ابسال نفس آدمی و مرتبه ی عرفانی اوست. تأکید او بر این نکته ی ظریف است که خواننده ظاهر الفاظ قصه را رها کند و در آن سوی قالب ظاهری به دنبال کشف و حلّ رموز و معانی واقعی باشد: همین امر بیانگر این نکته است که او علاوه بر وجهی که خود برای قصه و رموز آن قایل بوده، وجوه و تأویلهای دیگری را نیز مدنظر داشته است.

اشارهٔ ابن سینا توجه فخررازی و خواجه نصیر طوسی را به خود معطوف داشته است. آنان پرندهٔ خیال خود را برای سیر در دنیای پر رمز و راز قصه و آگاهی از چند و چون آن، به پرواز درآورده، چه بسا که بال و پر شکسته باز گشته اند! این دو برای حلّ رمزی که ابن سینا، مخاطب را به آن تحریض کرده، تلاش مجدانه و صمیمانه و بی دریغ به کار گرفته اند، اما گاهی به عجز خود در راه یابی به آن سوی الفاظ اعتراف کرده اند: البته خواجه نصیر در طی این وادی کنجکاوتر و موفق تر بوده است.

در این نوشته کوشش شده است، ضمن پرداختن به اشارهٔ رمزی ابن سینا و نظر شارحان در مورد وجوه و رموز مختلف قصهٔ سلمان و ابسال، یکی از روایت‌های خواجه نصیر در تلاش برای گشودن رمز مطلوب ابن سینا، با

* نشانی:

تبریز، ولیعصر، مجتمع مسکونی گلپارک، فاز اول، بلوک ۱۲، راه پله اول، طبقه چهار، واحد هفت، منزل حسین صدقی

کدپستی: ۵۱۵۷۶۴۳۹۶۱۱

شماره تلفن: ۰۴۱۱-۶۵۷۷۶۸۰

منظومه ی سلامان و ابسال جامی تطبیق و تحلیل گردد خواجه طوس پس از آنکه به شرح (... ثم حل الرمزان اطقت) ابن سینا پرداخته و آن را به پایان آورده است ، به دو روایت دیگر از قصه ی سلامان و ابسال آگاه شده و آن را نقل کرده است که یکی از آنها با اندک تفاوتی با سروده جامی مطابقت دارد . مقایسه ی دقیق سلامان و ابسال جامی با روایت خواجه نصیر که بیشتر مورد اهتمام این مقاله است ، نشان می دهد که جامی نه تنها در تبیین قسمتهای صوری قصه ، بلکه در رمزگشایی نیز به آن توجه داشته ، هر چند برخی موارد نظیر ساختن دوهرم را مسکوت گذاشته است .

کلید واژه ها :

ابن سینا ، اشاره رمزی در مورد سلامان و ابسال ، روایت خواجه نصیر ، سلامان و ابسال جامی .

مقدمه :

ابن سینا (۳۷۰ هـ. ق - ۴۲۸ هـ. ق) ^(۱) از جمله بزرگترین حکمای اسلام، فیلسوف بزرگ و طبیب معروفی است. در کتاب چهار مقاله به برخی شگردهای او در امر طبابت اشاره شده است. ^(۲) مراتب علمی و مقامات فضل او به حدی رفیع است که پرنده خیال توان بال و پر گشودن در بلندای آن را ندارد. خداوند بر این بنده خود طبعی توانا، ذکاوت وجودت ذهن و زبانی فصیح عطا کرده بود؛ به طوری که علاوه بر کسب علوم دیگر، در همان ایام صباوت، قرآن را مثل بزرگان دیگر از جمله رودکی، خواجه عبدالله انصاری و حافظ، به گنجینه‌ی خاطر سپرده بود.

ابوعلی که به واقع از نوادر روزگار خود به شمار است، نه تنها در علوم گوناگون تبحر داشت، بلکه «مقام ادبی او نیز در فارسی و عربی از دیرباز مورد توجه و دقت بوده است. قدرت او در زبان عربی و مهارتی که در بیان مطالب داشت، باعث شده است نثر او روشن و وافی به مقصود و در عین اظهار مقاصد علمی از حیث ادبی دارای ارزش و مرتبه‌ی بی‌شامخ باشد.» ^(۳)

ابن سینا علاوه بر تألیفاتی که به زبان عربی نظیر کتاب ارزشمند «الاشارات و التنبیها» از خود به ودیعه نهاده است، «چند اثر شاعرانه که بیشتر جنبه تفننی دارد به فارسی از خود به یادگار نهاده و آن چند رباعی و دو غزل در مدح شراب و یک قطعه است.» ^(۴)

اشاره رمزآلود و زیرکانه ابن سینا در مورد قصه «سلامان و ابدال» و امر به حل رمز آن باب تازه‌ای برای ورود به باغ اندیشه و تفکر گشوده و متفکران را برای سیر و تأمل در آن به مهمانی فرا خوانده است. وی هر چند مخاطب را به دریافت رمز مکلف ساخته، اما به نوعی دیدگاه خود را بیان کرده و چراغی فرا راه او قرار داده است، تا وقتی سخن از حکایت سلامان و ابدال به میان آمد مقصود آن را دریابد و به آن سوی الفاظ توجه نماید. همین امر مبین این نکته ظریف است که علاوه بر وجهی که خود بر حل آن قایل بوده، برای قصه و رموز آن وجوه دیگری را نیز در نظر داشته است. به طوری که اشاره شد، اشاره رمزی و مختصر ابن سینا روزنه‌ای برای بحث و فحص در مورد رموز قصه شده و به مصداق مثل «الحديث ذو شجون» ^(۵) سخن را به شاخه‌های گوناگون سوق داده و موجب بیان و انعکاس نظرات مختلف شده است.

اشاره ابن سینا توجه فخر رازی و خواجه نصیر را به خود معطوف داشته است. آنان برای گشودن رمز قصه «سلامان و ابدال» کوشش صمیمانه و بی دریغ به کار برده و به شیوه‌های مختلف متوسل شده‌اند. علاوه بر فخر رازی نخستین شارح اشارات که سر درگم و درمانده و متحیر شده و امر به حل رمز را تکلیف به دانستن غیب تلقی نموده است، خود خواجه نصیر طوسی نیز به نوعی دچار زحمت شده و برای حل آن کنجکاوانه به منابع و شیوه‌های مختلف روی آورده است.

بعدها عبدالرحمن جامی شاعر و نویسنده معروف قرن نهم، با توجه به منابع مختلف، به ویژه روایت خواجه نصیر در حل رمز قصه‌ی سلامان و ابدال، یکی از هفت مثنوی ارزشمند و مختصر خود را به نام «سلامان و ابدال» به رشته تحریر در آورده است که در نوع خود در خور توجه تواند بود. «افسانه مختصر و پر مغز سلامان و ابدال یکی از حکایات موثر و مهیجی است که ظاهر آن حس را لذت می‌بخشد و باطنش عقل را تنبه می‌دهد. در عمق و خوبی تمثیل و دقت معانی با منطق الطیر عطار پهلوی می‌زند.» ^(۶)

مطابق روایت جامی سلامان با تدبیر حکیم بدون مادر متولد شده بود، چون او را از هر عیبی سلامت یافتند، نامش را سلامان نهادند. به اعتقاد جامی سلامان نام آسمانی اوست و همین امر نشان می‌دهد که عارف جام جنبه رمزی آن را در نظر دارد.

چون زهر عیش سلامت یافتند از سلامت نام او بشکافتند

سالم از آفت تن و اندام او ز آسمان آمد سلامان نام او^(۷)

جامی سلامان را به زیبایی وحدت فهم و جودت نظم و نثر توصیف کرده و صفات خوب انسانی را برای او برشمرده است. هم او در لطایف، حاضر جواب و در درک دقایق تند و تیز بود. جانش از هر حکمتی بهره مندی داشت؛ به بیان حکمت یونانیان می پرداخت و آنان را متعجب می کرد. سلامان در عین حال فردی عشرت طلب بوده است، همه شب بزمگاهی ترتیب می داد و در حضور مطربان حور پیکر به عیش و شادی می پرداخت. او همه خصوصیات انسانی را داشت و هرچند حلیم و باوقار بود، سرانجام عشوہ گری و دلربایی زلیخاوار اِسال در دل او موثر افتاد و با تمایل قلبی آن دو توفیق یافتند از مصاحبت یکدیگر تمتع یابند.

چون سلامان با همه حلم و وقار کرد در وی عشوہ اِسال کار

در دل از مژگان او خارش خلید وز کمند زلف او مارش گزید^(۸)

با توجه به اشاره جامی اِسال را برای دایگی سلامان برگزیدند و جامی او را به زیبایی و دلربایی و عشوہ گری و تناسب اندام و مکر و حیل توصیف کرده است. سلامان خردسال وقتی به اوج جمال و کمال رسید، عشق اِسال بر او ظاهر شد و اِسال با همه طنز و دلربایی و نازک اندامی که داشت، خود را بر سلامان عرضه نمود. هرچند اِسال از آنگاه باز که دایگی سلامان را پذیرا شده بود، بر او مهر می ورزیده است، ولی عشق خود را وقتی محبوب به کمال و جمال رسید، ظاهر ساخت. عاشق برای رسیدن به مقصود خود از هیچ تلاشی فروگذار نبود و به هر نوع حیل ای متوسل می شد؛ هرچند خود را بر او عرضه می داشت با آرایش و جلوه ای دیگر و سرانجام توانست سلامان را گرفتار مهر خود کند و در کنار خویش جای دهد.

باری، تلاش ما در این مقاله آن است که ضمن اشاره به مأخذ حکایت، با توجه به اشاره رمزی ابن سینا در مورد قصه سلامان و اِسال به تحقیق و تفحص پردازیم. از آنجا که وجوه مختلفی از حکایات آن دو در منابع گوناگون از جمله ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات، نگارش دکتر حسن ملکشاهی، مقدمه سلامان و اِسال رشید یاسمی؛ سلامان و اِسال، نگارش محمد روشن، زهرا مهاجری و نظایر آن به تفصیل بیان شده است، پرداختن به همه آنها، بی آنکه نکته تازه و درخور توجهی را در بر گیرد، تکراری بیش نخواهد بود؛ بنابراین برای نکته یابی، دامنه تحقیق بیشتر متوجه روایتی از خواجه نصیر در مورد حل رمز مطلوب ابن سینا شده است که با مثنوی رمزی سلامان و اِسال جامی همخوانی دارد.

سلامان و اِسال

این داستان در اصل به زبان یونانی بوده و گویا نخستین بار آن را فردی به نام حنین بن اسحاق^(۹) متوفی به سال ۲۶۰ هـ. به زبان عربی برگردانده است. بعدها، در قرن پنجم ابن سینا در نمط نهم از کتاب «الاشارات و التنبیهات» ذیل فی مقامات العارفين به رمز از آن سخن رانده است، او گوید: «و اذا قرع سمعک فیما یقرعه و سرد علیک فی ما تسمعه قصه لسلامان و اِسال، فاعلم ان سلامان مثل ضرب لک، و ان اِسالاً مثل ضرب لدرجتک فی العرفان ان کنت من اهله، ثم حل الرمز ان اطقت.»^(۱۰)

هرگاه داستان سلامان و اِسال به گوش تو رسید و کسی آن داستان را برایت نقل کرد، توجه داشته باش که سلامان ضرب المثلی است برای تو و اِسال ضرب المثل درجه تو در عرفان است، اگر از اهل عرفان هستی، پس اگر می توانی رمز را حل کن و بیان کن.^(۱۱) فخر رازی (و.ری ۵۴۳ یا ۵۴۴ - ف. هرات ۶۰۶ هـ) نخستین شارح «الاشارات و التنبیهات» ابن سینا، چون از ماجرای «سلامان و اِسال» آگاهی نداشت، ضمن انتقاد می نویسد:

« داستان سلامان و ابدال از امور عقلی نیست که تنها خرد را به شناختن آن راهی باشد و همچنین این داستان از گونه چیستان و لغز نیست که در آن اوصاف و خصوصیات ویژه یک چیز گرد آید و پی بردن از آن صفات بر آن چیز از فهم دور باشد، ولی به دشواری عقل بتواند از آن اوصاف گرد آمده بر آن ناپیدا راه یابد و پاسخ چیستان را دریابد.»^(۱۲) اظهار عجز فخر رازی از کشف رموز حکایت نشان می دهد که اساساً نامی از این قصه رمزی به گوش او نخورده بوده است و نیز جای تردید باقی نمی گذارد که حکایت سلامان و ابدال معروف نبوده که این چنین شارح را متحیر ساخته است. او با اعتراف به درماندگی خود در حل رمز داستان گوید:

« قصه سلامان و ابدال از داستانهای بنام و همگانی نیست تا بتوان از ظاهر آن بر مراد ابن سینا دست یافت، بلکه شیخ پیش خود این دو لفظ را برای بیان دو معنای ناپیدا نهاده است، بنابراین خرد توانایی ندارد خود به خود از این دو لفظ معنای مقصود نگارنده اشارات را دریابد.»^(۱۳)

امام فخر « چون بر اصل حکایت دست نیافته است حلّ رمز را از محالات دانسته »^(۱۴) و خطاب و تکلیف ابن سینا به خواننده اشارات را ستمی به او و امر به درک غیب تلقی نموده است. در نهایت نیکوترین وجهی که در شرح و تفسیر این قصه ی رمزی در وادی حیرت به ذهن او رسیده، این است که امکان دارد « مراد از سلامان، آدم (ع) باشد و مراد از ابدال، بهشت و مقصود از آدم هم نفس ناطقه است و منظور از بهشت، درجات او؛ چنانکه آدم به واسطه ی خوردن گندم از بهشت خارج شد، نفس ناطقه هم از توجه به شهوات و منغم شدن در مشتتهای حیوانیه، منزل می شود و از درجات عقلانیه حرمان می یابد.»^(۱۵)

بعد از امام فخر، خواجه نصیرالدین طوسی (و. ۵۹۷ - ف. ۶۷۲ ه. ق) از علمای بزرگ حکمت و ریاضی و نجوم ایران در قرن هفتم، در شرحی که بر کتاب اشارات و تنبیهات ابن سینا نوشته، ضمن بیان نظر فخر رازی به انتقاد از او برخاسته است. به اعتقاد او « کلام شیخ مشعر به وجود داستانی است که این دو اسم در آن ذکر می شود و مضمون آن مشتمل بر ذکر طالبی است که در جستجوی مطلوبی است و به تدریج می رسد. سپس درباره این حدس توضیحاتی می دهد و داستانی را که از یکی از افاضل در خراسان شنیده است، نقل می کند و سرانجام نظر فخر رازی را رد می کند و می گوید سلامان و ابدال لفظ هایی نیستند که خودش برای بعضی از امور وضع کرده باشد و دیگران را تکلیف به معرفت آنچه خود وضع کرده است، بکند.»^(۱۶)

روایت خواجه نصیر و سلامان و ابدال جامی

جامی، مثنوی پر ارج سلامان و ابدال خود را همچون سایر مثنوی های خویش، با نام و یاد خدا آغاز می کند، جان دلباختگان را به یاد او تازه می شمارد و زبان عاشقان را از آب لطف او تر می داند. او بر این نکته تاکید دارد که سایه ای از معشوق ازلی بر عالم افتاده و سرمایه زیبا رویان گشته است و عاشقان افتاده همان سایه اند.^(۱۷)

آنگاه که سر حسن او از لیلی پدیدار گشت، آتش عشق و مهر او مجنون دلباخته را اسیر شعله های خود کرد؛ چون لب شیرین را چون شکر شیرین ساخت آن دو دلباخته خونین دل شدند و « عذرا » از او سیمین عذار گشت و « وامق » را به اشک خونین واداشت. در آن سوی الفاظ سلامان و ابدال هر چه از رموز و مفاهیم باشد، باز مقصود و مراد اصلی اوست؛ زیرا به واقع عاشق و معشوق جز او کسی دیگر نیست و هر چه از حسن سخن می رود فقط اوست و از اوست.^(۱۸)

مثنوی سلامان و ابدال جامی که رمزی است،^(۱۹) ظاهراً به سال ۸۸۵ هـ. تألیف شده است.^(۲۰) جامی آن را به نام یعقوب بیک پسر اوزون حسن آق قویونلو، بر وزن مثنوی مولوی و منطق الطیر عطار، در بحر «رمل مسدس محذوف یا مقصور» به رشته ی نظم در آورده، و تعداد ابیات آن مطابق تصحیح مدرس گیلانی ۱۱۱۰ بیت است.^(۲۱)

این مثنوی شامل اشارات اخلاقی و عرفانی و پند و اندرز است که عارف جام آن را به شیوه مولوی قصه در قصه، همراه با تمثیلات و حکایات بیان کرده است. استاد فقید دکتر زرین کوب می نویسد: «یک مثنوی کوچک نیز در این هفت اورنگ عارف جام هست که با وجود ظاهر محقر اهمیت آن بسیار است، سلامان و ابدال. این یک داستان رمزی است که شاعر در طی آن قصه بی فلسفی را که از سلسله کتب هرمسی بوده است و ظاهراً از روی یک ترجمه منسوب به حنین بن اسحق به نظم آورده است با آنکه اطناب در جزئیات و آوردن قصه ها و تمثیلات گونه گون در طی حکایت تا حدی آن را ملال انگیز کرده است، داستان خالی از لطف و عمق نیست.»^(۲۲)

این حکایت در نوع خود بسیار لطیف و ظریف است. خواجه نصیر طوسی در کتاب شرح اشارات خلاصه ترجمه سلامان و ابدال «حنین بن اسحاق» را نقل کرده و به تاویل و تفسیر آن پرداخته است. بعدها عبدالرحمن جامی، شاعر نام آور قرن نهم، با عنایت و تکیه بر آن به تنظیم مثنوی سلامان و ابدال خود دست یازیده است.

خواجه نصیر طوسی در شرح اشارات ابن سینا، چند صورت از قصه سلامان و ابدال را نقل کرده و آن را از قصه های معروف عرب دانسته است. در نظر او مراد از آن دو طالب و مطلوب است. یکی از روایت های شارح اشارات که مورد بحث ماست، با اندک تفاوتی با سروده جامی مطابقت دارد؛ البته آنچه جامی به شرح و تاویل آن پرداخته است، چون با ذکر جزئیات و تمثیلات و حکایات توأم است. مفصل تر از روایت خواجه نصیر به نظر می رسد.

خواجه طوس پس از آنکه به شرح (... ثم حلّ الرمز، ان اطقت) ابن سینا پرداخته و آن را به پایان آورده است، گویا به دو روایت از قصه سلامان و ابدال آگاه شده و آن را نقل کرده است. ما، در این جا به ذکر حکایتی بسنده می کنیم که با منظومه جامی مطابقت و هماهنگی داشته و حاکی از قدرت او در امر ترجمه است.

* احدا هما و هی التی وقعت اولاً الی ذکر فیها انه کان فی قدیم الدهر ملک لیونان و الروم و مصر.^(۲۳)

جامی بی آنکه نامی از پادشاه به میان آورد و ذکری از روم و مصر کند، گفته است.

شهریاری بود در یونان زمین چون سکندر صاحب تاج و نگین

(س. ۱، ص ۳۲۵)

* و کان یصادقه حکیم فتح بتدبیره له جمیع الاقالیم.^(۲۴)

جامی می گوید:

بود در عهدش یکی حکمت شناس کاخ حکمت را قوی کرده اساس....

شاه چون دانست قدرش را شریف ساختش در خلوت صحبت حریف

در جهانگیری ز بس تدبیر کرد قاف تا قافش همه تسخیر کرد.

(س. ۱، ص ۳۲۵)

* و كان الملك يريد ابناً يقوم مقامه من غير ان يباشر امره .^{۲۵)}

جامی گفته است :

خلعت اقبال بر خود چست یافت هرچه از اسباب دولت جست یافت
غیر فرزندی که در عزّ و شرف از پس رفتن بود او را خلف

(س . ۱ ، ص ۳۲۶)

مطابق روایت جامی ، این حکیم است که به مذمت زن و شهوت می پردازد و شاه را از توجه به آن منع می کند و او با اینکه در

آرزوی فرزند به سر می برد ، مطابق خواسته حکیم از زن پرهیز می کند!

* فدبر الحکیم حتی تولد من نطفه فی غیر رحم امرء ابن له و سماه سلمان.^(۲۶)

و جامی گفته است :

نطفه را بی شهوت از صلبش گشاد در محلی جز رحم آرام داد
بعد نه مه گشت پیدا ز آن محل کودکی بی عیب و طفلی بی خلل.^(۲۷)

(س . ۱ ، ص ۳۳۱)

در خلاصه داستان سلمان و ابدال از گردانیده حنین بن اسحاق آمده است :

« شاه هرمانوس پسری نداشت و بدین کمبود دلشکسته بود ، زیرا وی در طول سه قرن زندگی خویش همواره از آمیزش با

زنان پرهیز داشت. وزیر دانشمند به چاره جویی پرداخت و از نطفه پادشاه کودکی زیبا پدید آورد که او را « سلمان » نام نهادند.

(۲۸)

جامی سلمان را از سلامت مشتق دانسته و گفته است :

چون زهر عیش سلامت یافتند از سلامت نام او بشکافتند
سالم از آفت ، تن و اندام او ز آسمان آمد سلمان نام او

(س . ۱ ، ص ۳۳۱)

اینکه پادشاه از آمیزش با زنان پرهیز داشت ، ولی طالب فرزندی بود و از حکیم چاره جویی کرد و سرانجام شاه بدون مباشرت

با زنی ، به تدبیر همان حکیم ، صاحب فرزندی شد ، به نظر قانع کننده است . از طرف دیگر با مطلب مذکور ، که « شاه پسری را به

عنوان جانشین خود می خواست بی آنکه با زنی مباشرت کند » مناسب تر می نماید!

اما آنچه جامی عنوان کرده است که شاه طالب فرزندی بود و برای اینکه جانشینی داشته باشد به حکیم مراجعه می کند و همانا

حکیم است که شاه را از شهوت و عواقب ناخوشایند آن بیم می دهد و سرانجام با نطفه گشایی از صلب شاه پسری برای او به دنیا

می آورد ، با مورد یاد شده مغایرت دارد.

در میان مطالبی که در حکایت سلمان و ابدال غیر طبیعی و شگفت انگیز است ، همانا همین تولد و به دنیا آمدن سلمان است.

او بی آنکه مادری داشته باشد چشم به جهان می گشاید!

* و ارضعتہ امرء اسمها ايسال و ربتہ . (۲۹) و جامی گفته است :

چون نبود از شیر مادر بهره مند دایه ای کردند بهر او پسند
دلبری در نیکویی ماه تمام سال او از بیست کم «ايسال» نام

(س. ۱، ص ۳۳۱)

* و هو بعد بلوغه عشقها و لازمها و هی دعتہ الی نفسها و الی الالتذاذِ بمعاشرتها. (۳۰)

جامی گوید:

خاطر ايسال چیدن خواستش وز پی چندین چشیدن خواستش
در دل از مژگان او خارش خلید وز کمند زلف او مارش گزید

(س. ۱، ص ۳۳۹ و ۳۴۱)

آنچنان که جامی نقل کرده است ، وقتی ايسال دایگی سلامان را قبول کرد مشعوف او شد . چون جمال و کمال سلامان به اوج خود رسید ، وقت آن دید که از او بهره گیرد . عاشق دلباخته با ترفندهای مختلف خود را مورد دلخواه سلامان قرار داد و سرانجام به مقصود خود نایل آمد . ايسال پیش از سلامان عاشق او گشته بود و هر روز که سلامان بزرگتر می شد ، عشق او نیز رو به افزونی می نهاد .

* و نهاه ابوه عنها و امره بمفارقتها . (۳۱)

جامی آنگاه که به بیان نصیحت پادشاه می پردازد ، از زبان او چنین می سراید :

رو به معشوقان نابخرد منہ افسر دولت ز فرق خود منہ
دست دل در شاهد رعنا مزن تخت شوکت را به پشت پا مزن

(س. ۱، ص ۳۴۵)

* فلم يطعه و هر با معاً الی وراء البحر . (۳۲)

جامی ضمن اینکه از بحر اخضر نام برده ، گفته است :

کرد پیدا زورقی چون ماه نو بر کنار بحر اخضر تیز رو
شد میان بحر پیدا بیشه ای وصف آن بیرون زهر اندیشه ای

(س. ۱، ص ۳۴۹ و ۳۵۰)

* و كان للملك آله يطلع بها على الاقاليم و ما فيها و يتصرف فی اهاليها. (۳۳)

جامی از « آلت » به آئینه گیتی نمای تعبیر کرده ، می نویسد:

داشت شاه آئینه گیتی نمای پرده ز اسرار همه گیتی گشای

(س. ۱، ص ۳۵۱)

* فاطلع بها عليهما ورق لهما و اعطاهما ما عاشابه و اهملها مدة . (۳۴)

جامی گوید :

چون بر آن آینه افتادش نظر یافت از گمگشتگان خود خبر
هر دو را عشرت کنان در بیشه دید وز غم ایام بی اندیشه دید
(س. ۱، ص ۳۵۲)

عارف جام با اشاره به رقت و رحمت پادشاه گوید :

شاه چون جمعیت ایشان بدید رحمتی آمد بر ایشانش پدید
بی ملامت کردن خاطر خراش هر چه دانستی ز اسباب معاش
یک سرمویی فرو نگذاشتی جمله را آنجا مهیا داشتی
(س. ۱، ص ۳۵۲)

* ثم انه غضب من تمادی سلامان فی ملازمه المرءة فجعلها بحيث يشتاك كل الى صاحبه و لا يصل اليه مع انه يراه فتعذبا بذلك
(۳۵)

مطابق گفته جامی نیز ، سرانجام شاه از تمادی شعف سلامان در صحبت ابدال غمگین شد و سلامان را به قوت همت از تمتع بکلی منع کرد .

بر سلامان قوت همت گماشت تا ز ابدالش بکلی باز داشت
لحظه لحظه جانب او می شتافت لیک نتوانستی از وی بهره یافت
روی او می دید و جانش می طپید لیک با وصلش نیارستی رسید .
(س. ۱، ص ۳۵۳)

* و فطن سلامان به ورجع الی ابيه معتذرا و نبهه ابوه علی انه لا يصل الی الملك الذی رشح له مع عشق ابدال الفاجرة و و الفه بها .
(۳۶)

جامی در این مورد گوید :

بر سلامان چون شد این محنت دراز شد در راحت به روی وی فراز
شد بر او روشن که آن هست از پدر تا مگر زان ورطه اش آرد بدر
ترس ترسان در پدر آورد روی توبه کار و عذر خواه و عفو جوی
(س. ۱، ص ۳۵۳)

عارف جام نیز به فاجره بودن ابدال اشاره کرده (۳۷) و او را به ناز و کرشمه و عشوه گری و مکر و حيله توصیف کرده است .

در مورد این نکته که پادشاه ابدال را مانع رسیدن سلامان به تخت ملک می پنداشت در مثنوی رمزی آمده است :

دست از این شاهد پرستی بازکش شاهی و شاهد پرستی نیست خوش
دور کن حنای این شاهد ز دست شاه باید بود یا شاهد پرست
(س. ۱، ص ۳۵۴)

* فأخذ سلمان و ايسال كل منهما يد صاحبه و القيا نفسيهما في البحر فخلّصه روحانيه الماء بامر الملك بعد ان اشرف على الهلاك و غرقت ايسال و اغتم سلمان. (۳۸)

تفاوت چشمگیری که در روایت جامی، با این نکته که آن دو خود را برای هلاکت به دریا افکندند به چشم می خورد، این است که مطابق نقل جامی، سلمان چون از نصایح پدر به تنگ آمد، به قصد نابودی خود به صحرا روی آورد و به همین منظور توده عظیم هیزم فراهم ساخت و با ايسال به صحرا رفت.

روی با ايسال در صحرا نهاد در فضای جان فشانی پا نهاد
پشته پشته هیزم از هر جا برید جمله را یکجا فراهم آورد
(س. ۱، ص ۳۵۵)

در این میان همت پادشاه فقط کشتن ايسال بود، آن دو قدم در میان شعله های آتش نهادند، ايسال اسیر آتش شد؛ اما سلمان از میان شعله های سوزناک آتش جان سالم به در برد.
بر مراد خویشتن همت گماشت سوخت او را و سلمان را گذاشت.

(س. ۱، ص ۳۵۵)

* ففزع الملك الى الحكيم في امره فدعاه الحكيم و قال : اطعني ارسل ايسالاً اليك. (۳۹)

بنا به نقل جامی نیز ماجرا دقیقاً همان است. پادشاه وقتی حال پریشان و نابسامان فرزند را در فراق ايسال دید، از تدبیر کار او درماند و به حکیم متوسل شد.

شه سلمان را در آن ماتم چو دید بر دلش صد زخم رنج و غم رسید
چاره آن کار نتوانست هیچ بر رگ جان او فتادش تاب و پیچ
(س. ۱، ص ۳۵۸)

حکیم در پاسخ پادشاه گفت: «اگر سلمان پیمان مرا نشکند ايسال را بدو باز رسانم و برای همیشه با او دمساز کنم».

گر سلمان نشکند پیمان من و آید اندر ربقه فرمان من
زود باز آرم به وی ايسال را کشف گردانم به وی این حال را
(س. ۱، ص ۳۵۸)

* فاطعه و كان يريه صورتها فيتسلى بذلك رجاء وصالها الى ان صار مستعداً لمشاهدة صورة الزهرة فاراها الحكيم اياها بدعوتها لها، فشغفها حباً و بقيت معه ابدًا فتتفر عن خيال ايسال و استعد للملك بسبب مفارقتها. (۴۰)

جامی در مورد اطاعت سلمان از حکیم گوید:

از حکیم این را سلمان چون شنید زیر فرمان وی از جان آرمید
خار و خاشاک درش رفتن گرفت هرچه گفت از جان پذیرفتن گرفت
(س. ۱، ص ۳۹۵)

عارف جام در مورد آفریدن حکیم صورت ايسال را برای تسکین خاطر سلمان آورده است:

هرگه اِبسالش فرا یاد آمدی وز فراق او به فریاد آمدی
چون بدانستی حکیم آن حال را آفریدی صورت اِبسال را
یک دو ساعت پیش چشمش داشتی در دل او تخم تسکین کاشتی

(س. ۱، ص ۳۵۹)

و در مورد زهره گوید :

گاه گاهی چون سخن پرداختی وصف زهره در میان انداختی
زهره گفتی شمع جمع انجم است پیش او حسن همه خوبان گم است (۴۱)

(س. ۱، ص ۳۵۹)

حکیم با تدبیری که به کار گرفت ، سلامان را برای دیدن صورت زهره آماده کرد ، او را خواست و ستاره زهره را نشان داد .
وقتی سلامان سخنان حکیم را شنید ، بر زهره دل بست .

چون سلامان گوش کردی این سخن یافتی میلی به وی از خویشتن
این سخن چون بارها تکرار یافت در درون آن میل را بسیار یافت

(س. ۱، ص ۳۵۹)

و نیز سرانجام حکیم در زهره چنان تاثیری کرد که او تمام جمال خود را جلوه گر ساخت و توانست نقش اِبسال را بکلی از
ضمیر او بزاید و مهر زهره را در دلش جای دهد . سلامان با این شیوه و تدبیر توانست لایق ملک گردد . جامی گوید :

نقش اِبسال از ضمیر او بشست مهر روی زهره بر وی شد درست
تارک او گشت در خور تاج را پای او تخت فلک معراج را

(س. ۱، ص ۳۶۰)

* فجلس علی سریر الملک و بنی الحکیم الحرمین باعانه الملک واحداً للملک و واحداً لنفسه ، و وضعت هذه القصه مع جتھما
فیهما . و لم یتمکن احد من اخراجها غیر ارسطو . فانه اخراجها بتعلیم افلاطون و سد الباب ، و انتشرت القصه و نقلها حنین بن اسحق
من الیونانی الی العربی . (۴۲)

همان طوری که اشاره شد سلامان به تدبیر حکیم از اِبسال دل کند و موفق شد بر تخت ملک جای گیرد . حکایت جامی در این
جا خاتمه می یابد .

خواجه نصیر در پایان نقل حکایت ، موارد دیگری را ذکر کرده است که در قصه جامی به چشم نمی خورد . و آن اینکه حکیم
به یاری پادشاه دو هرم بنا کرده بود ، یکی را برای پادشاه و دیگری را برای خودش . و این قصه با کالبد آن دو در هرم جای داده شد
و غیر از ارسطو کسی نتوانست آن را خارج سازد . او به تعلیم افلاطون آن داستان را از آرامگاه بیرون کشید و در را بست و سرانجام

(۴۳)

این قصه در افواه افتاد و منتشر شد و حنین بن اسحاق آن را از یونانی به عربی ترجمه کرد .

خواجه نصیر طوسی پس از نقل حکایت چنین اظهار می دارد :

« این داستان را برخی از عوام حکما و دانایان کج اندیش جعل و اختراع کرده تا سخن ابن سینا را به آن نسبت دهند ، به گونه ای که این گفتار به آن وابسته نیست و این قصه با هدف ابن سینا ناهماهنگ است» (۴۴)

جامی حکایت خود را با نصایح پادشاه و وصایایی که به سلامان می کند ، پایان برده و در نهایت خود ، به کشف رموز حکایت پرداخته است .

امکان دارد که جامی بنا به میل خود چنین تغییراتی را در قصه داده و یا شاید به منبع دیگری نیز توجه داشته است . به نظر می رسد که جامی در ترجمه آزاد از برخی مسایل عدول کرده و آن را آنچنان که خود صلاح می دانسته ، بیان داشته است و از طرف دیگر ممکن است جامی ضرورتی برای بیان این قسمت از حکایت در خود احساس نکرده است ، چون به اصل قصه چندان لطمه ای وارد نمی سازد . دلیل دیگری که عارف جام را از ذکر برخی جزئیات و تفصیل آن بازداشته و به اذعان خود به خلاصه گویی روی آورده ، عامل پیری است . او با اشاره به پیری خود می گوید :

ضعف پیری قوت طبعم شکست راه فکرت بر ضمیر من بیست

در دلم فهم سخن دانی نماند بر لبم حرف سخن رانی نماند .

(س . ۱ ، ص ۳۱۹)

به هر حال همانطوری که در مقایسه معلوم شد ، قصه جامی ، با حکایت خواجه طوس ، بجز در مواردی هماهنگی دارد .

بیان رمز داستان سلامان و اِسال

باشد اندر صورت هر قصه ای خرده بینان را زمعنی حصه ای

صورت این قصه چون اتمام یافت با یدت از معنی آن کام یافت

(س . ۱ ، ص ۳۶۲)

جامی در بیان رمز داستان سلامان و اِسال که در آن روایت خواجه نصیر را مد نظر قرار داده است ، ابتدا متذکر شده که مراد از قصه « کشف سر حال » است ، چه هر قصه ای رمز و اشاره ای در خود نهفته دارد و در ماورای صورت الفاظ ، برای باریک بینان رازی است . جامی با سوالاتی که خود در ابتدا طرح کرده ، در مقام پاسخگویی برآمده است .

کیست از شاه و حکیم او را مراد و آن سلامان چون ز شه بی جفت زاد

(س . ۱ ، ص ۳۶۲)

* الملک هو العقل الفعال و الحکیم هو الفیض الذی یفیض علیه مما فوقه و سلامان هو النفس الناطقه . فانه افاضها من غیر تعلق

(۴۵)
بالجسمانیات.

صانع بیچون وقتی عالم را خلق کرد ، عقل اول را مقدم آفرید و عقل دهم در جهان موثر است.

ده بود سلک عقول ای خرده دان و آن دهم باشد موثر در جهان

کارگر چون اوست در گیتی تمام عقل فعالش از آن کردند نام

(س . ۱ ، ص ۳۶۳)

عقل فعال در عالم مفیض خیر و شر و کفیل سود و زیان است ؛ روح انسان زاد تاثیر اوست و نفس حیوان در سیطره تدبیر وی قرار دارد ، مراد از شاه در این داستان همان عقل فعال (عقل دهم) است و حکیم به فیضی اشاره دارد که از عالم بالا به وی می رسد .

بر جهان فیضی که از وی می رسد بر وی از بالا پیاپی می رسد

پیش دانا راه دان بوالعجب فیض بالا را حکیم آمد لقب (۴۶)

(س. ۱، ص ۳۶۳)

روح پاک که نفس گویا نام گرفته ، زاده همین عقل است که با جسم پیوند یافته است . مراد از اینکه او بی معاشرت و پیوند جسم به دنیا آمده است ، آن است که وی زاده پاک دامن بوده و به همین خاطر سلامان نام گرفته است و « در اینجا شرح جامی نام گرایانه است.» (۴۷)

روح پاکش نفس گویا گشته اسم زاده زین عقل است با پیوند جسم
هست بی پیوندی جسمش مراد آنکه گفت این از پدر بی جفت زاد
زاده ای بس پاک دامان آمدست نام او زآن رو سلامان آمدست

(س. ۱، ص ۳۶۳)

« سلامان و نفس ناطقه با آنچه که ابن سینا در آغاز نمط نهم از اشارات خواسته است ، هماهنگ و مطابقت دارد ، و لیکن ابدال با خواسته ابن سینا در اینجا ناهماهنگ و ناسازگار است ، بدان سبب که خواسته ابن سینا از ابدال در آغاز نمط نهم درجه و مرتبه عرفا در عرفان است . در صورتی که ابدال در این قصه ، کنایه از نیروی بدنی است که نفس ناطقه به آن تکامل می یافت.» (۴۸)

* و ابدال هو القوة البدنية الحيوانية التي بها تستكمل النفس و تالفها و عشق سلامان لابسال ميلها الى اللذات البدنية. (۴۹)

جامی به بیان رمز کامیابی ابدال از سلامان و کوه آتش و دریای آب پرداخته است . خواجه نصیر سلامان و ابدال را در دریا غرق می کند در حالی که جامی در آتش می اندازد ، جامی گوید :

کیست ابدال از سلامان کامیاب چیست کوه آتش و دریای آب؟

(س. ۱، ص ۳۶۲)

مراد از ابدال تن شهوت پرست می باشد که تحت فرمان احکام طبیعت قرار گرفته است . تن و جان به هم زنده اند و هر دو بدین خاطر است که شیفته هم بوده ، جز به حق از مصاحبت هم نمی گذرند .

کیست ابدال این تن شهوت پرست زیر احکام طبیعت گشته پست
تن به جان زنده است جان از تن مدام گیرد از ادراک محسوسات کام

(س. ۱، ص ۳۶۳)

و مراد از آتش تحمل ریاضتهای سخت و دشوار است ؛ جامی گوید :

چیست آن آتش ریاضتهای سخت تا طبیعت را زند آتش به رخت

(س. ۱، ص ۳۶۴)

* و هربهما الى ماوراء بحر المغرب ، انغما سهما فی الامور الفانیة البعیده عن الحق. (۵۰)

از دیدگاه جامی مقصود از دریا، دریای شهوات و لذات حیوانی است که عالمی در امواج آن غرقه گشته اند. مطابق روایت خواجه نصیر نیز، مراد از گریختن آن دو به آن سوی دریای مغرب، محصور شدن آنها در لذایذ زود گذر جهان مادی است و همین گرفتاری و فرو رفتن در لذایذ مانعی است برای نایل شدن به حق.

بحر شهوتهای حیوانی است آن لجه لذات نفسانی است آن

(س. ۱، ص ۳۶۵)

* و رجوع سلامان الی ابیه: التفتن للکمال و الندامه علی الاشتغال بالباطل. (۵۱)

مراد از تمایل سلامان به سوی شاه و به تخت عزّ و جاه روی آوردن، میل لذات عقلی کردن و به دارالملک عقل شتافتن است. جامی گوید:

چیست آن میل سلامان سوی شاه وان نهادن رو به تخت عزّ و جاه
میل لذتهای عقلی کردن است رو به دارالملک عقل آوردن است

(س. ۱، ص ۳۶۴)

در مثنوی سلامان و ابسال جامی، همانطوری که اشاره رفت، آتش نشانه ریاضتهای سخت و طاقت فرسا است و مراد از خود را به آتش زدن، این است که با شعله های آتش ریاضت، رخت احکام سوخته شود و صافی از غش جدا گردد و نیز آثار طبع زایل شده، فقط جان بماند. سلامان چون مدت مدیدی با آتش انس گرفته بود، گاه گاهی درد فراق برایش حاصل می شد و او را رنجور می کرد و احساس دلتنگی به وی دست می داد. سلامان دامن از شهوات حیوانی بر افشاندن بود و با آتش ریاضت آثار طبع را سوخته بود. جامی گوید:

لیک چون عمری به آتش بود خوی گه گهش درد فراق آمد به روی

(س. ۱، ص ۳۶۴)

* و تعذیهما بالشوق مع الحرمان و هما متلاقیان: بقاء النفس مع فتور القوى عن افعالها بعد سن الانحطاط. (۵۲)

بنا به تصریح جامی مراد از بودن سلامان و ابسال در کنار هم و بی نصیب ماندن آن دو از یکدیگر، نشانه این است که سرانجام بساط اسباب شهوات در هم می پیچد و آلت شهوت از کار فرو می ماند. او مثل خواجه طوس آن را تأثیر «سن انحطاط» نامیده است.

باشد آن تأثیر سن انحطاط طی شدن آلات شهوت را بساط

کرده جا محبوب طبع اندر کنار و آلت شهوت فرو مانده ز کار

(س. ۱، ص ۳۶۴)

* و اطلاعه علی صورة الزهرة: التذاذها بالابتهاج بالکمالات العقلیه. (۵۳)

جامی با طرح سوالی در مورد زهره می گوید:

چیست زهره کاخر از وی دل ربود زنگ ابسالش ز آینه زدود

(س. ۱، ص ۳۶۳)

حکیم بعد از مرگ ابدال احساس می کند که سلامان در آتش فراق می سوزد و از مرگ محبوب دلگیر و مضطرب است ، بنابراین به تدبیری خاص دست می یازد ؛ او در این چاره جویی به وصف زیبایی و دلربایی زهره می پردازد و سرانجام مروارید مهر او را در صدف دل سلامان جای می دهد و او را از عشق ابدال رهایی می بخشد . جامی گوید :

این سخن چون بارها تکرار یافت در درون آن میل را بسیار یافت
(س . ا ، ص ۳۵۹)

آگاهی یافتن سلامان بر صورت زهره رمز لذت بردن آن نفس با سرور و شادی ، از کمالات عقلی است ؛ جامی نیز با همین نگرش ستار زهره را رمز کمالات بلند تلقی می کند .

چيست زهره آن کمالات بلند کز وصال او شود جان ارجمند
ز آن جمال عقل نورانی شود پادشاه ملک انسانی شود
(س . ا ، ص ۳۶۴)

جامی که خود نیز به آن اعتراف دارد ، در بیان رموز و اسرار قصه سلامان و ابدال خلاصه گویی را پیشه گرفته و از تفصیل آن سر باز زده است . حتی او برخی موارد را که خواجه طوس به آنها اشاره کرده ، مسکوت گذاشته است ؛ همچنان که برخی قسمتهای صوری قصه نظیر ساختن دو هرم را نیز در نقل خود نیاورده است .

در کتاب « جامی » ضمن اشاره به این نکته که عارف جام حتی المقدور صبغه فلسفی آنرا زدوده ، آمده است :
« اختلاف بسیار فاحشی که در میان رمزگشایی خواجه نصیر طوسی و جامی از نمادهای قصه مزبور (سلامان و ابدال) دیده می شود دقیقاً حاکی از آن است که جامی به رغم خواجه نصیر ، که داستان را بر مبنای نگره فلسفی نگریسته و رموز آن را گشوده ، قصه سلامان و ابدال را به یک تمثیل بسیار روشن و سر راست صوفیانه - عارفانه تبدیل کرده است . » (۵۴)

این نکته که ایشان اختلاف رمز گشایی جامی را با خواجه طوس بسیار فاحش تلقی نموده اند ، مبالغه آمیز بوده ، به نظر چندان درست نمی نماید ، زیرا مقایسه ای که به عمل آمده است ، نشان می دهد که رمزگشایی جامی با خواجه نصیر - البته با اندکی اختلاف - یکسان است و جای تردیدی باقی نمی ماند که جامی دقیقاً به آن نظر داشته و حتی از عین الفاظ او نظیر « سن انحطاط » نیز استفاده کرده است .

البته باید اذعان داشت که از لحاظ صورت و معنی و آن سوی الفاظ ، مواردی در گفته های خواجه نصیر طوسی هست که در نقل عبدالرحمن جامی به چشم نمی خورد ؛ مثل « نسبت ابدال به بد کارگی که کنایه از وابستگی آن به نفس مجرد از ماده است . رهایی سلامان از مرگ و نیستی ، کنایه از بقای نفس مجرد بعد از فناى بدن است و نشستن سلامان بر تخت شاهی ، کنایه از رسیدن نفس ناطقه به آخرین مرتبه کمال انسانی است ، و ساختمان و بنای دو هرم که با گذشت روزگار دیرینه پایدار و باقی هستند ، کنایه از صورت و ماده جسم است . » (۵۵) و نیز در سایر مواردی که اساساً قصه به وجوه دیگر نقل و تفسیر و تأویل شده است .

در کتاب مدخلی بر رمزشناسی عرفانی آمده است :

« شرح مختصر مجازی یا استعاری جامی به چند اشاره مجمل در بیان مقصود خاتمه می پذیرد و باید اذعان داشت که چندان عرفانی نیست ، بلکه بیشتر فلسفی یا اخلاقی است . طرفه آنکه جامی خود از تفسیر خویش چندان خرسند نبوده که در پایان می گوید :

با تو گفتم مجمل این اسرار را مختصر آوردم این گفتار را
 گر مفصل بایدت فکری بکن تا به تفصیل آید اسرار کهن. (۵۶)
 (س. ۱، ص ۳۶۴)

البته این نکته که جامی بر مجمل گویی خود اذعان دارد، صرفاً نمی تواند دلیلی باشد بر ناخرسندی وی از تفسیری که در مورد رمز داستان بیان داشته است؛ بلکه به نظر می رسد رمز و راز قصه به اندازه ای در نظر او روشن و بدیهی بوده که نیازی به شرح و تفسیر بیشتر نمی دیده است؛ از طرفی او کلیدی به دست خواننده می دهد و او را به تأمل در اسرار فرا می خواند تا خود ظاهر نگری را رها نموده، به عمق و معنی و عبارتی به آن سوی الفاظ ظاهری نظر کند و پرنده فکر و خیال خود را برای کشف رموز به کار گیرد. و به قولی دیگر «این تمثیل به خودی خود و بدون هیچ گونه تفسیری روشن و واضح است.» (۵۷) و اساساً نیازی به تفصیل ندارد!

❦ ❦ ❦

پی نوشتها:

- ۱- صفا، ذبیح الله: گنجینه سخن، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۰، ص ۲۴۰
- نیز، نک: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تألیف سعید نفیسی، جلد اول، ص ۳۱
- ۲- نک: نظامی عروضی، چهار مقاله، شرح دکتر سعید قره بگلو و دکتر رضا انزابی نژاد، انتشارات جام، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۹۰ الی ۹۴.
- ۳- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران و در زبان فارسی، جلد اول، انتشارات فردوس، چاپ نهم، ۱۳۶۸، ص ۳۰۶.
- ۴- هرمان اته: تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶، ص ۱۳۶.
- ۵- نک: دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۴۱؛
- و میدانی نیشابوری: ترجمه فراند الادب، به اهتمام امیر شاهد، انتشارات جهاد دانشگاهی اصفهان، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۶۶.
- ۶- رشید یاسمی، غلامرضا، مقاله ها و رساله ها، گردآوری ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۳۸.
- ۷- جامی، عبدالرحمن: هفت اورنگ، سلامان و ابسال، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، گلستان کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۰، ص ۳۳۱.
- ۸- همان، ص ۳۴۱.
- ۹- ابویزید حنین بن اسحاق العبادی، زاده ۱۹۴ ه. ق. و در گذشته به سال ۲۶۰ ه. ق، پزشک نسطوری، مترجم نامدار آثار یونانی به سریانی و تازی و یکی از بزرگترین دانشمندان و رادمردان زمان خود، به حیره زاده شد.
 (نقل از مقدمه سلامان و ابسال، محمد روشن، ص ۱۱۸)
- توضیح اینکه در کتاب «حی بن یقظان و سلامان و ابسال» تصریح شده است که جامی مثنوی سلامان و ابسال خود را بر اساس حکایت حنین بن اسحاق به نظم آورده است.
- (نک: نگارش دکتر ضیاء الدین سجادی، ص ۱۱۹)

- ۱۰- ابن سینا: الاشارات و التنبیها، جزء سوم، آرمان، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه.، ص ۳۶۴.
- ۱۱- ملکشاهی، حسن: ترجمه و شرح اشارات و تنبیها ابن سینا، سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۴۰.
- ۱۲- همان، ص ۵۳۱.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- حکمت، علی اصغر: جامی، انتشارات توس، ۱۳۶۳، ص ۱۹۰.
- ۱۵- یاسمی، رشید: مقدمه سلامان و ابسال جامی، چاپ تهران، ۱۳۰۶.
- ۱۶- پورنامداریان، تقی: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، ص ۴۴۱.
- ۱۷- حافظ شیرین سخن گوید:
- در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
(دیوان، خطیب رهبر، غزل ۱۵۲، ص ۲۰۶)
- ۱۸- جامی می گوید:
- گفتگوی حسن و عشق از توست و بس عاشق و معشوق نبود جز تو کس
(هفت اورنگ، سلامان و ابسال، ص ۳۱۱)
- ۱۹- «رمز، وقوع نور الهام است در قلب شاهد حاضر، آنگاه که برهان غیب به رموز ملکوتی بر سرش جاری می شود و معنی است باطنی زیر کلام ظاهر نهفته که جز بر اهلش آشکار نمی گردد.»
(مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، جلال ستاری، ص ۸۸)
- ۲۰- ادوارد براون: تاریخ ادبی ایران، (از سعدی تا جامی)، ترجمه علی اصغر حکمت، امیر کبیر، ۱۳۵۷، ص ۷۷۲.
- ۲۱- مطابق تصحیح جابلقا داد علیشاه و ...، ۱۱۳۰ بیت است.
- ۲۲- زرین کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، انتشارات جاوید، چاپ پنجم، ۱۳۶، ص ۲۵۶.
- ۲۳- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، همان، ص ۳۶۵.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- همان.
- ۲۶- همان.
- ۲۷- در مورد تولد سلامان آمده است:
- «شاه روزی نزد محرم فرزانه و روشن ضمیرش نالید که فرزندی ندارد، زیرا شاه با زنان رغبتی نداشت. اقلیقولاس ناگزیر در ساعتی سعد، بر مردم گیا یا مهرگیاه اندکی از آب پشت شاه مالید و آنقدر به پرورش گیاه پرداخت تا آنکه گیاه مستعد قبول جان شد و فرزندی که از این کیمیاگری در وجود آمد سلامان نام گرفت.»
(مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، جلال ستاری، ص ۹۳)
- ۲۸- جامی، عبدالرحمن: سلامان و ابسال، نگارش محمد روشن، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۲۰.
- ۲۹- ابن سینا: همان، ص ۳۶۶.

۳۰- همان .

۳۱- همان .

۳۲- همان .

۳۳- همان .

۳۴- همان .

۳۵- همان .

۳۶- همان .

۳۷- جامی آنجا که زیبایی و دلربایی ابدال را بیان می کند ، در ضمن آن گوید :

بود آن سری ز نامحرم نهان هیچکس محرم نه آن را در جهان
بلکه دزدی پی به آن آورده بود هر چه آنجا بود غارت کرده بود
در بر آن سیمین صدف بشکافته گوهر کام خود آنجا یافته
(سلامان و ابدال ، ص ۳۳۳)

نیز نک : همان ، ص ۳۵۴

۳۸- الاشارات ، همان ، ص ۳۶۶ .

۳۹- همان .

۴۰- همان .

۴۱- در کتاب جامی (تألیف علی اصغر حکمت ، ص ۱۹۲) در مورد زهره آمده است :

« زهره در حکایت وارده ای در اشارات جنبه الوهیت دارد ، ولی در نظر جامی همان سیاره است که مغنیه ممسوخته باشد که چنگ می نواخته .» اما جامی خود در قصه رمزی سلامان و ابدال تصریح کرده که زهره رمز کمالات بلند است . بنابراین چنین نظری در مورد جامی صائب نمی نماید .

(نک : سلامان و ابدال ، ص ۳۶۴ .)

۴۲- الاشارات ، همان ، ص ۳۶۶ .

۴۳- نیز ، نک : جامی ، عبدالرحمن ، سلامان و ابدال ، نگارش محمد روشن ، ص ۱۲۱ .

۴۴- ترجمه و شرح اشارات ابن سینا ، همان ، ص ۵۳۳ .

۴۵- ابن سینا ، الاشارات و التنبيهات ، همان ، ص ۳۶۶ .

۴۶- در کتاب مدخلی بر رمزشناسی عرفانی با استناد به این ابیات آمده است :

« جامی این فیض علوی را هم با حکیم تمثیل می کند و می گوید : فیض بالا را حکیم آمد لقب در نتیجه ، حکیم هم عقل فعال می شود و هم ظاهراً فیضی که از عالم بالا به وی می رسد ، مگر آنکه عقل فعال و فیض عالم بالا را یکی بدانیم و یا حکیم را فیض عقل فعال به شمار آوریم .»

(نگارش جلال ستاری ، ص ۱۱۷)

ولی به نظر نگارنده، ابهامی در سخن جامی وجود ندارد، او به صراحت شاه (عقل فعال) را موثر در جهان می‌شمارد و می‌گوید:

او شه فرمانده است و دیگران زیر فرمان وی از فرمانبران .
(س . ۱ ، ص ۳۶۳)

نیز جامی، حکیم را همچنانکه خواجه نصیر (ترجمه و شرح اشارات، ص ۵۳۳) آن را متذکر شده است، فیضی به شمار آورده که از عالم بالا به عقل فعال افاضه می‌شود. بر جهان فیضی که ... یعنی، فیض بخشی و تأثیر وی در جهان منبعث از مقام بالاست و این تأثیر و فیض بخشی بر او از عالم بالا پیاپی است!

۴۷- ستاری، جلال: مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۱۷.

۴۸- ملکشاهی، حسن: ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا، همان، ص ۵۳۴.

۴۹- ابن سینا: همان، ص ۳۶۶.

۵۰- همان، ص ۳۶۷.

۵۱- همان.

۵۲- همان.

۵۳- همان.

۵۴- مایل هروری، نجیب: جامی، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۷۶.

۵۵- نک: ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا، ص ۵۳۴.

۵۶- ستاری، جلال: همان، ص ۱۱۸.

۵۷- ادوارد براوان: تاریخ ادبی ایران، همان، ص ۷۷۲.

* توضیح اینکه علائم (س . ۱، ص) نمایانگر سلامان و ابدال و صفحه است و صفحات ارجاعات در این مورد مربوط به نسخه مدرس گیلانی است.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- الاشارات و التنبیها، تألیف الشیخ الرئیس ابن سینا، دفتر نشر الکتاب، الطبع الثانی، فی المطبعه آرمان، ۱۴۰۳ هـ.
- ۲- امثال حکم، دهخدا، چاپخانه سپهر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۳- با کاروان حله، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.
- ۴- تاریخ ادبی ایران، (از سعدی تا جامی)، ادوارد براون، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۵- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۶- تاریخ ادبیات فارسی، تألیف هرمان اته، ترجمه رضا زاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- ۷- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تألیف سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ هـ. ش.
- ۸- ترجمه فرائد الادب، میدانی نیشابوری و ...، به اهتمام امیر شاهد، انتشارات جهاد دانشگاهی اصفهان، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۹- ترجمه و شرح اشارات و تنبیها ابن سینا، نگارش دکتر حسن ملکشاهی، انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- ۱۰- جامی، تألیف علی اصغر حکمت، انتشارات توس، ۱۳۶۳.
- ۱۱- جامی، نجیب مایل هروی، طرح نو، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۱۲- چهار مقاله، نظامی عروضی، شرح و توضیح از دکتر سعید قره بگلو و دکتر رضا انزابی نژاد، انتشارات جامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۱۳- حی بن یقظان و سلامان و ابسال، تحقیق و نگارش، دکتر ضیاء الدین سجادی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۱۴- دیوان غزلیات حافظ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات مهتاب، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
- ۱۵- رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، دکتر تقی پورنامداریان، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.
- ۱۶- سلامان و ابسال، جامی، تصحیح رشید یاسمی، رضوانی، چاپ ۱۳۰۶ ش.
- ۱۷- سلامان و ابسال، جامی، تصحیح و تحقیق زهرا مهاجری، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۱۸- سلامان و ابسال، جامی، نگارش محمد روشن، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۹- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۴.
- ۲۰- گنجینه سخن، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۳۷۰.
- ۲۱- لغت نامه، علی اکبر دهخدا، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.
- ۲۲- مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، جلال ستاری، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۲۳- مقاله ها و رساله ها، نوشته غلامرضا رشید یاسمی، گردآوری ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۴- هفت اورنگ، جامی، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، گلستان کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۰.
- ۲۵- هفت اورنگ، جامی، تصحیح اعلاخان افصح زاد و ...، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۶.